

جنبش آزادی و برابری

و ممنوعیت حجاب در فرانسه

سیاوش دانشور

siavash_d@yahoo.com

Tel. +46 70 765 63 62

سکولاریسم و لائیسیتته در فرانسه، با بیانیه ناسیونالیستی ژاک شیراک در مقابل اسلام سیاسی سنگربندی کرد. حجاب، که تا چندی پیش "انتخاب فردی" مسلمانان و منتج از حق پذیرفته شده "آزادی پوشش" محسوب میشد، ظاهراً مانند موریانه عمارت سکولاریسم و جمهوری لائیک فرانسه را میجوید. ناسیونالیسم فرانسوی برای عقب راندن اسلام سیاسی، دست بدامن لیبرالیسم کلاسیک شد تا با بیانیه شیراک، میخی بر تابوت خزئبلات پست مدرنیستی که دیگر دوران مصرفش در فرانسه بسر آمده بگوید. زمانی دور انقلاب کبیر فرانسه برای آزادی و برابری دست کلیسا را برید اما در نیمه راه بنا به مصلحت سیاسی و طبقاتی بورژوازی متوقف شد. هشتاد و دو سال بعد کموناردها در بیانیه اولین انقلاب کارگری جهان اعلام کردند؛ فرانسه مرده است، زنده باد بشریت! بورژوازی فرانسه در ۱۷ دسامبر ۲۰۰۳، با حرکتی شجاعانه و در عین حال مبهم، موقعیتش را در مقابل نیروئی از گور برخاسته تحکیم کرد. اما کماکان بریدن دست مذهب از زندگی اجتماعی مردم، چه در فرانسه و چه هر جای دیگر جهان، و همینطور عبور از هویت‌های کاذب ملی و نژادی و تحقق "زنده باد بشریت"، روی دوش کموناردهای امروز است.

زمینه های روبروئی امروز

موضوع ممنوعیت حجاب و دیگر سمبل‌های مذهبی در مراکز آموزشی دولتی فرانسه مسئله بسیار مهمی است و محدود به دفاع از سکولاریسم و لائیسیتته نمیشود. گسترش انفجاری این بحث در اروپا و کشورهای اسلام زده، صفت‌بندی ای که متعاقب آن شکل گرفته و بناچار تعمیق خواهد شد، جایگاه این موضوع را در تقابل‌های سیاسی جوامع امروز ترسیم میکند. اقدام دولت فرانسه و واکنش هیستریک و قابل انتظار جنبش اسلام سیاسی از جمهوری اسلامی ایران تا کشورهای دیگر خاورمیانه و اروپا، بیانگر ادامه جدالی تاریخی تر و جهانی

تر نیروها و جنبشهای سیاسی و طبقاتی در دنیای امروز است. حجاب مجرائی برای تعیین تکلیف مسائل قدیمی تر و بنیادی تری است که امروز در اشکال جدیدتری مطرح شده اند. حجاب، برخلاف ادعای پوچ جریانات مذهبی و روشنفکران پست مدرنیست و نیروهای "چپ" حاشیه ای، نه یک "پوشش اسلامی" که پرچم جنبش خونریز و تروریست و واپسگرای اسلام سیاسی است. حجاب لوگوی آپارتاید اسلامی و فاشیسم مذهبی دوران معاصر است. جنبشی بورژوائی و دست راستی که در متن تقابلهای جنگ سرد توسط خود دولتهای غربی و از جمله فرانسه، بویژه در کشورهای خاورمیانه برای مقابله با قدرتگیری چپ، از حاشیه به متن آورده شد و امروز بعنوان بخشی از بورژوازی این کشورها منافع و قدرت سیاسی و اقتصادی خود را اعاده میکند. مادام که دامنه عمل این جنبش محدود به کشتار و تحمیل بیحقوقی به مردم این کشورها بود، با همان تئوریهای پست مدرنیستی و نظریه نسبیکرائی فرهنگی تحمل و توجیه میشد. اما امروز این جنبش در مهد لیبرالیسم و دمکراسی غربی تعرض و ترور میکند. همراه با موج راستگرائی دهه هشتاد و متعاقب آن سقوط بلوک شرق در دهه نود و عروج نیروهای دست راستی قوم پرست و ناسیونالیستی و مذهبی، تعرض از پائین این جنبش با هدف دیسکولاریزه کردن جوامع غربی و جا دادن قوانین و نرمهای اسلامی، و در برخی موارد ادعای داشتن "واتیکان اسلامی" همراه شد. و این محدود به جریانات اسلامی نشد. تلاش برای محدودیت آته نیسم و نقد مذهب و حتی ممنوعیت نقد مذهب در برخی کشورهای غربی، و سازش با کلیسا و جلو راندن آن بعنوان ابزار موثر بورژوازی در تحمیل مردم بکار گرفته شد. نظریه نسبیت فرهنگی و سیاستهای منتج از آن، بویژه زمینه رشد سرسام آور جریانات اسلامی را در این کشورها فراهم کرد. سر درآوردن گتوهای اسلامی، مساجد و مدارس مذهبی، سربازگیری برای نیروهای تروریستی جنبش اسلامی، فتوا امامان علیه مخالفین اسلام، تحمیل حجاب به کودکان، قتلهای ناموسی، آموزش قرآن و خرافه به کودکان، از جمله نتایج این سیاستها و پیشروی جنبش اسلام سیاسی در این جوامع اند.

همزمان که کشمکش بر سر آرایش سیاسی، اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیکی جهان بعد از پایان جنگ سرد مابین دولتهای سرمایه داری مسئله ای مفتوح و در جریان است، اسلام سیاسی بعنوان یک نیروی حاضر در صحنه آنها در مراکز بحرانی جهان از کشورهای خاورمیانه تا بالکان و روسیه و شمال آفریقا، یک پای این جدال است. اسلام سیاسی با واقعه ۱۱ سپتامبر دامنه عمل تروریستی اش را به منطقه ممنوعه رسانده بود. باید رابطه آمریکا و غرب با اسلام سیاسی تجدید تعریف میشد. وقایع بعد از ۱۱ سپتامبر، حمله نظامی به افغانستان و عراق و سقوط طالبان و صدام، کشمکشها و رقابتهای اروپا و آمریکا را تشدید کرد. در پس این وقایع بویژه با حمله آمریکا به عراق، همانطور که ما پیش بینی کردیم،

اسلام سیاسی رشد کرد و دنیا را به میدان تروریسم و جهاد اسلامی تبدیل کرد. امروز شهروندان چهار گوشه جهان شاهد و قربانی بی دفاع عملیات تروریستی جریان‌های اسلامی هستند. ممنوعیت حجاب و سمبل‌های مذهبی در مدارس فرانسه، اگر یک وجه آن دفاع از سکولاریسم و لائیسیتته در خود کشور فرانسه است، اما وجه اصلی آن الگوی فرانسه برای اروپا در پاسخ به اسلام سیاسی است.

صفندیهای سیاسی

بحث ممنوعیت حجاب و سمبل‌های مذهبی در مراکز آموزشی به فرانسه محدود نخواهد شد. این موضوع در اشکال مختلف در کشورهای اروپائی از جمله سوئد، دانمارک، آلمان و اخیراً انگلستان در جریان بوده است. بویژه بعد از تثبیت نسبی این قوانین در فرانسه و حمایتی که در میان افکار عمومی دارد، به سرعت به موضوع داغ کل اروپا تبدیل خواهد شد. هم اکنون این موضوع نه فقط در اروپا که در ابعاد جهانی مطرح است. در اروپا جنبش اسلامی اهرم‌های قابل توجهی برای تقابل با این روند ندارد، معضل اصلی قدرت مذهب در ساختار سیاسی و اداری این کشورها و تنیده شدن مذهب با قوانین است که امکان‌های را برای مقاومت اسلام سیاسی فراهم میکند. بجز استثنا فرانسه، ما با سکولاریسم حتی در سطح دولتها در اروپا مواجه نیستیم. هنوز تحقق دولت و نظام اداری سکولار هدفی است که باید در این کشورها به نیروی مردم آزادیخواه به کرسی نشاندن شود. یک سوی این جدال را نیروهای دولتی و بورژوازی محافظه کار و دستگاه مذهب تشکیل میدهند. در سوئی دیگر اسلام سیاسی و روشنفکران پست مدرنیست و "چپ" ناسیونالیست ضد امپریالیست صف آرائی کرده اند. در مقابل نیروهای متعدد بورژوائی، کارگران و سوسیالیستها و مردم متمدنی قرار دارند که تمایلات و منافعشان در تقابل با کل این جریان‌ها قرار دارد. برخورد و عکس العمل بسیار گرم و سمپاتیکی مردم در سوئد و دانمارک در جریان مباحث مربوط به ممنوعیت حجاب کودکان و یا علیه قتل‌های ناموسی در تقابل با راستگرائی و سازش دولتها با جریان‌های اسلامی موید این حقیقت است. کارگران در اروپا منفعتی در تقسیم طبقه شان به مسیحی و مسلمان و یهودی و فرانسوی و انگلیسی و غیره ندارند. زنان منفعتی در ستم جنسی و سودپرستی سرمایه و تحمیل قوانین منتج از مذهب ندارند. جنبش‌های سیاسی و اجتماعی پیشرو منفعتی در عقبگرد جامعه و حفظ و کارکرد الگوهای سنتی دستگاه مذهب ندارند. مردم پیشرو وجود استانداردهای دوگانه برای حقوق کودکان و زنان در این جوامع را دون شان خود میدانند. این همان نیروئی است که ۱۵ فوریه را خلق میکند و در تقابل با جنگ تروریستها به میدان می آید. این نیروئی است که از سیاتل تا فرانسه علیه دولتها و جریان‌های دست راستی ایستاده است. این نیروئی است که اگر از ارباب رسانه ای بورژوازی و تبلیغات راسیستی و مذهبی و ناسیونالیستی طبقه حاکم مصون باشد، به آزادی و رفاه و

برابری فکر میکند. این نیرو میتواند در این جدال جهانی مهر انسانیت پیشرو را بر روند این وقایع بکوبد.

جبهه های نبرد

اگرچه ثقل این مبحث و کشمکش اجتماعی امروز در اروپا قرار دارد، اما گستره این جدال فراتر از جغرافیای سیاسی اروپاست. مرکز قدرت یک پای اصلی این کشمکش یعنی اسلام سیاسی خاورمیانه است. مضافا اینکه مسئله "اقلیتها" و "مسلمانان" در اروپا انعکاسی از نفوذ و قدرت جنبش اسلام سیاسی است. به همین دلیل سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی در ایران و حل عادلانه مسئله فلسطین، اسلام سیاسی را در مرکز قدرتش به قعر میبرد و لاجرم مسئله "اقلیتها" و "مسلمانان" را در کشورهای اروپا تماما زیرو رو میکند. و باز هم دقیقا به همین دلیل کمونیسم کارگری، جنبشی که در ایران و عراق در مقابل اسلام سیاسی و متحدین دیروز و امروزش صف آرائی کرده است، در کشورهای اروپائی نیز در صف اول و نیروی پیشرو علیه اسلام سیاسی و تعدیات آن است. قبل از طرح قوانین جدید در فرانسه یک تاریخ هفت ساله از مبارزه سیاسی این جنبش در کشورهایی مانند سوئد و دانمارک و آلمان علیه اسلام سیاسی، حجاب کودکان، برای ممنوعیت مدارس مذهبی، علیه قتل‌های ناموسی، و دفاع از حقوق کودکان و زنان در محیط‌های اسلامی قرار دارد. کمونیسم کارگری بعنوان یک طرف درگیر، از ایران و عراق تا کشورهای اروپا، از تقابل کنونی با اسلام سیاسی در اروپا عمیقا استقبال میکند و برای عقب راندن و شکست کامل اسلام سیاسی و حامیان پست مدرنیست آن تلاش میکند. همینطور حرکت اخیر دولت فرانسه، نیروها و جنبش‌های اجتماعی سکولار و پیشرو را به تحرک وامیدارد. این اکثریت خاموشی است که نه دل خوشی از دست درازی مذاهب در زندگی اجتماعی شان دارند و نه موافق سیاست مماشات جویانه دولتها با جریان‌های مذهبی اند. در این موقعیت کمونیسم کارگری با اتکا به این نیروی عظیم باید علیه هر دو طرف ارتجاعی دولتها - مذاهب و برای گسترش آزادی و سکولاریسم در اروپا و تثبیت قوانین یکسان و برابر و جهانشمول برای همه شهروندان استفاده کند.

رئوس یک سیاست پیشرو

راه حل ما بعنوان یک نیروی کمونیستی کارگری برای آزادی و رهایی مردم و خلاصی از انقیاد مذهب و تبعیض و فقر و استثمار، برقراری سوسیالیسم است. در عین حال در صف اول تلاش برای هر ذره پیشروی کارگران و مردم در چهارچوب همین جوامع برای رفع تبعیض و اصلاح و تغییر قوانین به نفع یک جامعه آزادتر و انسانی قرار داریم.

۱- ما از اقدام اخیر دولت فرانسه استقبال میکنیم اما آنرا کافی نمیدانیم. تصویب این قانون و اجرای آن از جوانب مختلف بسیار مهم است. هرچند قوانین اخیر در فرانسه محدود به مدارس دولتی است اما تعداد زیادی زن و کودک را از زیر چنگال اسلام و مذهب لاقبل در مدارس نجات میدهد. اما هنوز مدارس خصوصی جولانگاه نیروهای مذهبی هستند. در خود فرانسه جنبش ما برای تعمیم این قوانین به کل نظام آموزشی تلاش میکند. از جمله خواست بسته شدن مدارس مذهبی را باید به کرسی بنشانیم.

۲- ما برای جدائی کامل مذهب از آموزش و پرورش، ممنوعیت تدریس دوسر مذهبی، احکام مذهبی و یا تبئین مذهبی موضوعات در مدارس و موسسات آموزشی (چه دولتی چه غیر دولتی)، تلاش میکنیم. ما خواهان لغو کلیه قوانین و مقرراتی هستیم که ناقض اصل آموزش و پرورش غیر مذهبی هستند.

۳- نمیشود تحت عنوان سکولاریسم و لائیسیتته در قلعه اروپا به اسلام سیاسی عقب نشینی تحمیل کرد اما در ایران و مصر و عربستان سعودی و کشورهای اسلام زده با آن کنار آمد. این ادامه سیاست نسبیت فرهنگی و برعلیه اصل جهانشمولی حقوق انسانهاست. جنبش آزادیخواه و سکولار در کشورهایمانند ایران برای سرنگونی دولت اسلامی به میدان آمده است. ما خواهان قطع رابطه سیاسی و دیپلماتیک دولتهای اروپائی با احزاب و دولتهای اسلامی بعنوان نیروهای تروریست و ضد جامعه هستیم. مردم آزادیخواه و پیشرو اروپا را باید در حمایت و در دفاع از خواست سرنگونی دولتهای اسلامی در خاورمیانه بمیدان کشید.

۴- اگر حمل حجاب و سمبلهای مذهبی در مدارس مغایر با اصل آموزش و پرورش سکولار است، اگر دولت فرانسه مدعی اینست که پرچمدار و الگوپرداز لائیسیتته در اروپای قاره و جهان است، منطقا در گام بعدی باید تلاش کند که این طرح را در اتحادیه اروپا و سازمان ملل بعنوان قوانین و متمم کنوانسیونهای بین المللی بتصویب برساند. رها کردن مردم در کشورهای اسلام زده زیر دست و پای جریانات اسلامی، و توجیه آن بعنوان احترام به "فرهنگ" مردم، شدت مشام را از راسیسم و یورو سنتریسم می آزارد.

۵- ما فعالانه در مباحث جاری پیرامون این مسئله دخالت میکنیم و برای به میدان کشیدن نیروی سکولاریسم و مدرنیسم و برابری طلبی در کل اروپا علیه سیاستهای دست راستی دولتها و جریانات مذهبی تلاش میکنیم. کشمکش اخیر در اروپا میتواند مباحث کلاسیک و قدیم تر در مورد مبارزه با مذهب، خصوصیات دولت و جامعه سکولار، مسئله مدرنیسم و

اصل جهانشمولی حقوق انسانها در تقابل با انحطاط پست مدرنیسم و نسبیگرایی فرهنگی، و مهمتر مفاهیم مربوط به شهروند و حقوق شهروندی و اصل آزادی و برابری را مجدداً به جلو صحنه براند. جنبش ما در صف اول و پیشرو دامن زدن به این مباحث است.

۶- موازین سیاسی و اداری جامعه باید موازینی مدرن و سکولار و پیشرو باشد. اساس این موازین پیشرو گسستن کامل حاکمیت و قدرت دولتی و نظام اداری از مذهب، اصالت قومیت و ملیت و نژاد و هر ایدئولوژی و نهادی است که نافی برابری کامل و مطلق حقوق مدنی همه شهروندان و شمول یکسان قوانین بر همه و نیز محدود کننده آزادی اندیشه، نقد و حیات علمی جامعه باشد. برقراری یک دولت و نظام سیاسی مدرن و سکولار گام اول در سیر رهائی همه جانبه انسان از چنگال خرافات و تعصبات جاهلانه مذهبی، ملی و قومی و نژادی و جنسی است.

۷- جامعه در مقابل امنیت و آسایش مادی و معنوی کودکان مسئول است. کودکان و افراد زیر سن قانونی باید از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی مصون باشند. ما خواهان ممنوعیت حجاب دختران زیر سن قانونی، ممنوعیت قانونی جلب کودکان به فرقه های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی هستیم.

مخالفین چه میگویند؟

۱- جریانات اسلامی که با تصویب این قوانین دیگر قادر نیستند مدارس را به جولانگاه تظاهر مذهبی تبدیل کنند، پشت دمکراسی سنگر گرفتند و عنوان میکنند که این قوانین مغایر با حق "آزادی پوشش" و "آزادی مذهب" است! میگویند این قوانین حق "اقلیتها" را نادیده میگیرد! این همینطور خط استدلالی کل جریاناتی است که با اتکا به نسبیت فرهنگی مخالف با این روند هستند. چپ‌های ناسیونالیست "ضد امپریالیست"، اروپائی و جهان سومی، نیز همین را میگویند با این تفاوت که "روشنگری" در مورد سکولاریسم و لائیسیته را بجای تصویب قوانین پیشنهاد میکنند. جریانات مذهبی دیگر در اروپا مانند یهودیت و مسیحیت که از حمایت نیروهای محافظه کار در قدرت سیاسی برخوردارند و همینطور در یک رابطه تنیده تر در سطح قوانین و نهادهای اقتصادی و مالیاتی با اتکا به امپراطوری کلیسا و کنیسه قرار دارند، نیز با این روند مخالف هستند. اما این اسلام سیاسی است که طرف اصلی این دعوا است.

بحث "دمکراسی و آزادیهای فردی" با هر روایتی، با گروه خون جریانات اسلامی نمیخواند. در

هیچکدام از کشورهای اسلامی و یا در میان گتوهای اسلامیون در اروپای غربی، نه حق آزادی پوشش وجود دارد، نه حق آزادی مذهب و نه رویگردانی از اسلام تحمل میشود. پاسخ اینها اعدام و ترور و سنگسار و چاقوی اسلامی است. حجاب و شعار معروف "یا روسری یا توسری" اسلامیون در ایران را ما خوب میشناسیم. بیش از صد و پنجاه هزار نفر انسان عزیزی که صرفاً بخاطر غیر مسلمان بودنشان تیرباران شدند را ما از یاد نبرده ایم. این استدلال تپییک و تبلیغاتی جنبش اسلامی در کشورهای غربی و پز دولتهائی مانند جمهوری اسلامی در اظهارات دیپلماتیک است. اینها پشت دمکراسی میروند تا متحدینی برای تداوم اعمال آپارتاید اسلامی در مناطق نفوذشان و همینطور گسترش آن به سطح جامعه پیدا کنند. اسلامی ها این استدلال ها را بیشتر از متحدین پست مدرنیست و "چپ" های ضد امپریالیستی گرفتند که حجاب را لباس خلقهای محروم تلقی میکنند و خودشان بیشتر با آن احساس قرابت دارند تا دستاوردهای جامعه غربی. با اینحال خیلی خلاصه این استدلالها را مرور کنیم:

آزادی مذهب

دفاع از آزادی مذهب و بی مذهبی از اصول برنامه ای جنبش ماست. افراد و شهروندانی که به سن قانونی رسیده اند آزاد و مخیراند که پیرو هر مذهبی باشند و یا نباشند. این حق هر کسی است که فردی در زندگی خصوصی خود و یا جمعی در عبادتگاه مربوط به مذهب خود مراسم مذهبی اش را بجا آورد و یا آته نیست و ماتریالیست باشد. مذهب امر خصوصی افراد است نه امر اجتماعی آنان. ما داریم در مورد مدرسه و دانشگاه و اداره و محیط کار و بیمارستان و غیره، بعنوان محیطهائی اجتماعی، که باید متعارف و خنثی نسبت به مذاهب باشند صحبت میکنیم. افراد در جامعه، در محلهای کار و تولید اجتماعی، در محیطهای آموزشی و اداری، نه بعنوان نمایندگان مذاهب و عقاید مختلف، که بعنوان شهروند و انسان در ورای باورها و تعلقات خویش، و برای یک امر مشترک و اجتماعی مثل آموزش یا تولید یا کار اداری ظاهر میشوند. اینجا دیگر بحث از آزادی مذهب بی معناست، علیه هدف و ضرورت اجتماعی ای است که افراد مختلف برای آن در یک محیط خاص جمع شده اند. افراد در جامعه و زندگی اجتماعی نه بعنوان مسلمان و مسیحی و یهودی و سیک و هندو و لامذهب که بعنوان شهروند و همکار و همکلاسی در کارخانه و اداره و کلاس درس حاضر میشوند. اگر مبنای تعریف "آزادی مذهب" را سازماندهی هر واحد اجتماعی براساس عقاید و مذاهب و تعلقات افراد بدانیم، آنوقت پدیده ای بنام جامعه انسانی نخواهیم داشت و یا زندگی و فعالیت اجتماعی مختل میشود. اگر هویت مذهبی افراد را بر هویت انسانی آنها مقدم بدانیم، آنوقت جامعه را باید بر اساس واحدهای مختلف مذهبی در هر گروهی سازمان

داد. و یا کلاسهای درس را بر اساس مسیحی بودن، مسلمان بودن، دهها مذهب و کیش دیگر، به فلان ملیت تعلق داشتن و یا به هیچکدام از این گروهبندها تعلق نداشتن سازمان داد. آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا اگر هم ممکن بود، تحقق آزادی مذهب است؟ آیا مطلوب است؟ این استدلالها پوچ و بی پایه و سطحی است.

آزادی فردی و آزادی اجتماعی نباید در تناقض با همدیگر قرار بگیرند. ایندو لازم و ملزوم همدیگر و اصل اساسی کارکرد یک جامعه آزاد است. در یک جامعه آزاد تضمین اینکه مذهب و یا تعلق مذهبی فرد یا افراد، به هویت انسانی آنها پیشی نگیرد، باید خواهان حذف هر نوع ارجاع مذهبی و متاثر از مذهب در قوانین کشور شد. باید خواهان لغو مقوله مذهب رسمی شد. باید خواهان لغو ارجاع به مذهب افراد در قوانین و در اوراق هویتی و اداری مربوط به آنها، و یا ممنوعیت انتساب افراد (فردی و جمعی) به هر نوع تعلق قومی و مذهبی در اسناد رسمی، رسانه ها و غیره شد. جامعه آزاد و برابر تنها میتواند روی هویت انسانی شهروندانش بعنوان هویت مشترک و برابر و همگانی تکیه کند. این تنها راه همزیستی شهروندان در زندگی و فعالیت اجتماعی شان مستقل از تعلقات مذهبی و ملی و مرام و عقیده آنهاست. در عین حال و بیرون زندگی اجتماعی، در قلمرو زندگی خصوصی، باید از حق فرد و شهروندان برای اختیار کردن هر نوع مذهب و یا هیچ نوع مذهبی قاطعانه دفاع کرد.

آزادی پوشش

این خواست برنامه ای جنبش ما در زمینه آزادی پوشش است: "آزادی بیقید و شرط انتخاب لباس، لغو هر نوع شرط و شروط رسمی و یا ضمنی بر مقدار و نوع پوشش مردم، از زن و مرد، در اماکن عمومی. ممنوعیت هر نوع تبعیض و یا اعمال محدودیت بر مبنای پوشش و لباس مردم". (یک دنیای بهتر، بخش حقوق و آزادیهای فردی و مدنی، تاکید از من است)

اماکن عمومی یعنی خیابان و کوچه و پارک و سینما و مراکز تفریحی و اتوبوس و قطار و از این قبیل. یعنی اماکنی که فرد در زندگی خصوصی خود سلیقه و تمایلاتش را فارغ از هر کد اجتماعی و الزامی پیش میبرد. مقدار و نوع پوشش خود را شخصا تعیین میکند و هیچ مرجع حقیقی و حقوقی حق دخالت در آن را ندارد. اما حمل حجاب در محیط آموزشی و یا لباس آخوندی در اتاق جراحی و بیمارستان، و یا تظاهر مذهبی در ادارات دولتی و رسانه ها دیگر "آزادی پوشش" افراد نیست. تحمیل یک کد معین مذهبی به افراد دیگری و سلب آزادی اجتماعی آنها در یک محیط غیر مذهبی است. بعنوان مثال یک تلفنچی با هر

لباسی میتواند پاسخ مراجعه کننده را بدهد، اما کسی که باید هر دقیقه در یک رابطه حضوری با افراد متعدد قرار گیرد نمیتواند با چادر و برقع کارش را انجام دهد. مثلا کارگر معدن نمیتواند بدون کلاه ایمنی و لباس مخصوص به داخل معدن برود. در یک تیم ورزشی نمیتوان با لباسهای محلی و قومی و مذهبی در مسابقه شرکت کرد. یا در بیشتر محیطهای کاری پوشیدن نوع ویژه ای از پوشش الزامی است که اصطلاحا کد لباس نامیده میشود. آیا اینها در قاموس "دمکراتهای" اسلامی و "چپ" مغایر با آزادی پوشش است؟ کسی با لباس شب در جلسه هیئت دولت و یا قرار دیپلماتیک نمیتواند ظاهر شود. در برخی کشورها مدارس از جمله برای جلوگیری از بروز تمایز اقتصادی از یونیفرم استفاده میکنند و یا در مواردی ممنوعیتهائی بر میزان و نوع پوشش تعیین کرده اند. یا استفاده از لباسهای متحد الشکل با علائم شناخته شده در برخی مشاغل برای شناخت جامعه و بر اساس نوع کار الزامی است. مثالها به اندازه تنوع فعالیتهای اجتماعی در این زمینه فراوان و متنوع اند. آیا اینها مغایر آزادی پوشش است؟ مسلما نه.

فکر نمیکنم هیچکسی بپذیرد که هر شب یک گوینده با لباس مذهبی خاصی در تلویزیون ظاهر شود و برنامه اجرا کند. کسی قبول نمیکند که برای رفع و رجوع یک کار اداری با فردی روبرو شود که با پوشش مذهبی خاصی از پیش تمایزی را اعلام میکند. آزادی پوشش مانند آزادی مذهب و آزادی بیان و دیگر آزادیهای فردی، حتی در گسترده ترین شکل آن، آنجا که به آزادیها و حقوق اجتماعی تلاقی میکند محدود و مشروط میشود. محدود و مشروط به این معنی، که فردیت و آزادی فردی نباید با خصلت اجتماعی و آزادی اجتماعی افراد در تناقض قرار بگیرد، بلکه باید همدیگر را تکمیل کنند. این مصداقی از جمله معروف مارکس "آزادی فرد شرط آزادی جامعه و آزادی جامعه شرط آزادی فرد" در مانیفست کمونیست است. ما در کوه و بیابان و در عصر حجر زندگی نمیکنیم، بلکه بعنوان یک موجود اجتماعی در فضائی بنام جامعه زندگی میکنیم. ممنوعیت حمل مظاهر مذهبی در مراکز آموزشی و اداری و محیطهای کار، که در آنها هویت انسانی و اجتماعی و برابر فرد، مقدم بر هویت مذهبی و قومی و نژادی قرار میگیرد، نه تنها نقض این آزادیها نیست بلکه احترام به موازین اجتماعی و هویت اجتماعی انسانهاست. امری که در نگرش مذهب و ناسیونالیسم و چپهای پست مدرنیست به آزادی فرد و جامعه جائی ندارد و یا وارونه است.

مسئله "اقلیتها"

میگویند تصویب قوانین اخیر در فرانسه حقوق "اقلیتها" را زیر سوال میبرد. فرض مستتر در این ادعا تعریف جامعه و مناسبات آن براساس گروهبندهای "اقلیت" و "اکثریت" است! فرض

این ادعا هویت‌های ملی و مذهبی و نژادی مختلف بعنوان اجزا اصلی تشکیل دهند جامعه است! همینطور دموکراسی سیستمی است که رابطه بین اینها را تنظیم میکند و به طریق اولی نقض دموکراسی نیز برهم خوردن این رابطه به نفع این یا آن سوی این گروه‌بندی است! جنبش ما این مفروضات را بعنوان مبنای جامعه بشری نمیپذیرد و قاطعانه با آن مقابله میکند. نه به این عنوان که انسانها، چه فردی و چه جمعی، نباید خود را به هویت خاصی متعلق بدانند و یا به این اعتبار حقی از آنها ضایع شود و یا مورد تبعیض قرار بگیرند. خیر، این حق هر کسی است که به هر مذهب و عقیده و هر خرافه‌ای باور داشته باشد و باید بتواند و جامعه تضمین کند که میتواند خود را بیان کند. ما این چهارچوب را نمیپذیریم چون مسئله مهمتری، هویت مقدم تری، حقوق گسترده تری، پیشتر زیر سوال رفته و آن هویت انسانی افراد جامعه بعنوان شهروندان آزاد و برابر در مقابل قانون است. ما جامعه را بدوا به مذاهب و ملیتها و عقاید تقسیم نمیکنیم و بعد مناسبات اجتماعی آنها را بر این اساس تعریف کنیم. این ادامه نگرش راسیستی نسبت فرهنگی است که جامعه را برای ابد و بویژه مهاجرین و شهروندان "غیربومی" و "اقلیتها" را در این جوامع در گتوهای ملی، مذهبی و فرهنگی محبوس میکند. در این سیستم است که فلان شیخ و امام به مقام سخنگو و "وکیل" بخشی از شهروندان ارتقا می یابد و زندگی کودکان و زنانی را که برحسب اتفاق در این خانواده ها و در گتوی تحت حاکمیت اینان چشم به جهان گشوده اند و یا زندگی میکنند، محکوم به بردگی در قلب دموکراسی غربی میکند. همین مناسبات است که قتل ناموسی را سازمان میدهد، برای ترورسیم اسلامی سربازگیری میکند، نرمهای جداگانه را در زندگی اجتماعی به بخشی از انسانها تحمیل میکند، برگشتگان از این جهنم را ترور میکند، و پشت "دموکراسی" و "آزادی مذهب" و "آزادی پوشش" و حقوق "اقلیتها" سنگر میگیرد! این تفکر آپارتاید است. این راسیسم است که در هر دوسوی معادله خود نمائی میکند. ما این را نمیپذیریم. ما میگوئیم شهروندان هر جامعه باید در مقابل قانون برابر باشند. مذهب و ملیت و نژاد و هیچ "اکثریت" و "اقلیتی"، نباید مبنای تعریف حقوق فردی و مدنی شهروندان باشد. هیچ نوع تبعیضی، از هر سوئی، به زنان و کودکان و کل شهروندان نباید از سوی قانون و عرف اجتماعی تحت هیچ بهانه و تبصره ای اعمال شود. ساده لوحی محض است که کسی تلاش جنبش اسلامی در اروپا را برای اسلامیزه کردن جامعه با آزادی های فردی و دموکراسی توجیه کند. چنین دیدگاهی در مقابل حقوق شهروندان، بویژه کودکان و زنان، لاقید است و در این جدال نسبت به اسلام سیاسی جانبدار است. چنین نگرشی "گسترش" دموکراسی را تسری جامعه انسانی به "اقلیت‌های" ملی و مذهبی میداند. در سطح سیاسی همین تفکر فدرالیسم را تبلیغ میکند و تلاش میکند جامعه را به دوران عشایر و قبایل برگرداند. در سطح حقوق و آزادیها افراد را چکی زیر این یا آن مذهب و ملیت جا میدهد. در سطح فرهنگی تمایلات و

منش عقب مانده و عتیق را به دستاوردهای پیشرو جامعه بشری ترجیح می‌دهد. این نگرش نمیتواند از آزادی و برابری همگان در ورای این هویت‌های دست ساز سخن بگوید. این تفکر خود منشا راسیسم است و راسیسم هیئت حاکمه و بورژوازی را تقویت میکند. این تفکر خود را بدوا در مقابل سوالات و مشکلات بیشمار اجتماعی بی وظیفه کرده است و اعطای قدرت به خان‌ها و امامان و نمایندگان این اقلیتها را بجای آن گذاشته است. این تلقی مسئولیت اجتماعی ندارد و تغییر در وضعیت تراژیک دهها هزار انسان محروم در این گتوها را امر خود و جامعه نمیداند. اینها توصیه میکنند که وضع قانون راه حل نیست، باید "روشنگری" کرد. بسیار خوب، روشنگری لازم است و باید جزو فعالیت روزمره جامعه باشد. اما فلان شیخ در سوئد و آلمان و بریتانیا با "روشنگری" شما حاضر به پذیرش حقوق زنان و کودکان نیست. کودکان و زنان نمیتوانند منتظر شوند تا روشنگریهای پست مدرنیستها به نتیجه برسد تا از شکنجه و آزار جسمی و تجاوز جنسی و تیغ اسلامی رها شوند. اگر قرار بود تغییر در جوامع بشری به اینصورت پیش برود، اگر قرار بود مقابله با حاکمیت مذهب و کلیسا فقط از طریق "گفتگو و روشنگری" پیش برود، ما هنوز در عصر حجر بودیم! اما طرفداران روشنگری تا کنون تلاشی برای روشن کردن فلان آخوند و یا سردسته فرقه مذهبی نکرده اند! تاکنون کسی نیامده اعلام کند که بر اثر روشنگری پست مدرنیستها منبهد سر کودکش حجاب نمیکشد، زن را محبوس نمیکند، آزادی پوشش را برسمیت میشناسد و علیه کفار فتوا نمیدهد. نتیجه برعکس بوده است. مبنای این خط اینبوده که به "فاندما تالیزم" عده ای انتقاد کند تا متحد سیاسی اش را در میان طرفداران اسلام کمتر وحشی پیدا کند. اما این سیاست عمیقا ورشکسته و بی حاصل بوده است. ما شاهد رشد روزافزون جنبش اسلامی، ناامنی فضای جامعه، قربانی شدن روزافزون کودکان و زنان، محرومیت از حقوق ابتدائی و برسمیت شناخته شده همین جوامع، و عقبگردهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بوده ایم.

هر کسی مجاز است خود را به هر مذهب و ملیت و ایدئولوژی و نژادی منتسب بداند. هر کسی مجاز است عقایدش را با هر مدیومی بیان کند. و مهمتر جامعه موظف است امکان برابر برای تحقق این حقوق را فراهم و تضمین کند. اما هیچ کسی مجاز نیست بنا به عقاید و باورهای خویش، به حقوق و حیات و زندگی افراد دیگری تعرض کند. هیچ کسی مجاز نیست در جامعه ای که آموزش حق همگان است و طبق تعریف باید سکولار باشد، کودک و زن را از مدرسه رفتن محروم کند و یا رنگ مذهبی به نظام آموزشی بزند. نه اسلاميون، نه متحدین پست مدرنیست شان، نه دولتهای دست راستی. جامعه انسانی دورانی را که هویت طایفه ای و عشیره ای و مذهبی مبنای تعریفش بود پشت سر گذاشته است. جامعه بشری رشد کرده است تا به مفهوم شهروند و حقوق شهروندی رسیده است. قوانین جهانشمول موجود

حاصل مبارزات طولانی و چه بسا خونین نسلهای متمدنی انسانهای پیشرو است که قادر شده است مرزهای کشوری و هویت‌های ملی را پشت سر بگذارد. وظیفه ما نه عقب‌گرد از این دستاوردها که تلاش برای بسط و گسترش آن است. وظیفه ما نه تبدیل جامعه به مینیاتورهای دست ساز قومی و ملی و مذهبی که تلاش برای اعاده هویت انسانی است که زیر دست و پای مذهب و ارتجاع و سرمایه لگدمال شده است.

فرصت را دریابیم!

تصویب قوانین اخیر در فرانسه جنبش اسلام سیاسی را ضعیف میکند و فرصتی را برای تعرض جنبش آزادی و برابری فراهم میکند. بورژوازی در فرانسه و کشورهای دیگر اروپا، چه به دلیل نیاز به مذهب بعنوان یک رکن سود و سرمایه و ابزار تحمیق مردم و چه به دلیل چهارچوب سیاسی و ایدئولوژیکی خرافی و محدودی که در این تقابل پیش گرفته است، قادر به تحمیل عقب نشینی های اساسی به اسلام سیاسی و مذهب بطور کلی نخواهد بود. اما تناقضات و تضادهای موجود و سوالات قدیم و جدیدی که در متن این جدال به جلو صحنه رانده میشوند، نیروها و جنبشهای سیاسی دیگری را بناچار وارد این کشمکش میکنند. جنبش آزادی و برابری باید با قدرت در این نبرد و در ابعاد جهانی حضور یابد و به این مبارزه افق و خط دهد و آن را رهبری کند.

شعار "زنده باد بشریت" کموناردها هنوز باید متحقق شود. هنوز آزادی و رهائی انسانها، یعنی فراتر رفتن از برابری صوری و حقوقی و شمول قوانین به همگان، یعنی تامین یک برابری واقعی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، و کوتاه کردن دست مذهب از زندگی اجتماعی مردم، امر کموناردهای امروز، کار جنبش کمونیستی کارگری است.

۱۶ ژانویه ۲۰۰۴